

## The historical darkness of Zoroastrian society in the Seljuk period

Hamidreza Dalvand <sup>1</sup>

### Abstract

Although Zoroastrian society lost its authority in Iran after Islam, it was able to maintain its organization and adjust it according to the conditions of the time and historical events. The 3rd and 4th centuries of Yazdgirdi/Hijri are the times of glory and re-shining of religious organizations of Zoroastrian society. Because in this period, their existence was accepted as an official religion under the title of People of the Book (*Ahl-e kitab*) in the Islamic society, and in the light of that, they were able to re-edit and reproduce the intellectual heritage of their ancestors. The fifth century, which is the beginning of the formation of large and comprehensive governments in Iran, is expected to the Zoroastrian society flourish and find a better position in the shadow of the security and prosperity of the general economy. But what we are witnessing with amazement is the emergence of a dark historical period of four hundred years. This speech looks at the historical events of the Zoroastrians until the fifth century, in order to find an answer for the causes of the mentioned historical phenomenon.

**Key words:** Zoroastrian tradition in the Islamic Period, Zoroastrians, Seljukids, historical darkness of Zoroastrian society

---

<sup>1</sup> Associated professor of Faculty of Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies Tehran. Iran. zurvandad@yahoo.de

Date received: 23/10/2023, Date of acceptance: 10/2/2024



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

## محقق تاریخی جامعه زردشتی در روزگار سلجوقیان

حمیدرضا دالوند<sup>۱</sup>

### چکیده

اگرچه در ایران پس از اسلام جامعه زردشتی اقتدار خود را از دست داد اما توانست تشکیلات خود را حفظ کند و متناسب با شرایط زمانه و رویدادهای تاریخی آن را تعدیل نماید. سده های سوم و چهارم یزدگردی/ هجری روزگار شکوه و درخشش دوباره تشکیلات دینی جامعه زردشتی است. زیرا در این دوره موجودیت آنها به عنوان یک دین رسمی تحت عنوان اهل کتاب در جامعه اسلامی پذیرفته شد و در پرتو آن توانستند میراث فکری نیاکان خویش را از نو تدوین و باز تولید کنند. سده پنجم که سرآغاز شکل گیری حکومت های بزرگ و فراگیر در ایران است، انتظار می رود تا در سایه امنیت و رونق اقتصاد عمومی، جامعه زردشتی هم بالیده و موقعیت بهتری پیدا کند. اما آنچه با شگفتی شاهد هستیم، پیدایش یک دوره تاریک تاریخی چهارصدساله است. این گفتار نگاهی به رویدادهای تاریخی زردشتیان تا سده پنجم، برآن است تا پاسخی برای علل بروز محقق تاریخی یادشده پیدا کند.

**واژگان کلیدی:** سنت زردشتی در روزگار اسلامی، زردشتیان، سلجوقیان، محقق تاریخی جامعه زردشتی.

<sup>۱</sup> دانشیار پژوهشکده زبانشناسی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

zurvandang@yahoo.de

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۱



## ۱. مقدمه

بنابر شواهد و مدارک هرچند پراکنده و اغلب یک سویه که طی سده‌های نخستین پس از اسلام فراهم آمده است، می‌توان گفت جامعه زردشتی و تشکیلات کیش کهن نه تنها حفظ شد و ادامه پیدا کرد که همواره تأثیرات و تعاملات سیاسی فرهنگی متقابلی با جامعه اسلامی داشت. در چهار سده نخست پس از اسلام همواره حضور تاریخی کیش زردشتی تصدیق شده است و تشکیلات آن رونق سابق را به ویژه در فارس، بغداد، ری و خراسان تا سیستان حفظ کرد.

ادبیات پهلوی در سایه چالش‌های کلامی مسلمانان به ویژه معتزله گردآوری، تدوین و بازتولید شد. اثر سترگی چون دینکرد هزار در پدید آمد که دانشنامه کلامی کیش زردشتی و واپسین قرائت دین مردان ایرانی از کیش کهن است. پیدایش دودمان‌های ایرانی حکومتگر چون آل بویه، صفاریان و سامانیان و فعالیت آن‌ها با نگاه حفظ و احیای ارزش‌های فرهنگ و تمدن ایرانی زمینه فعالیت و رونق دوباره تشکیلات کیش زردشتی را فراهم ساخت.

پیشوای بهدینان، اصطلاحی که تحت تأثیر مناصب دینی و سیاسی مسلمین پدید آمد، همچنین، دیگر عناوین تشکیلاتی و مناصب موبدی و نیز گزارش‌های تاریخی موجود، جملگی موید این نکته مهم است که با فروپاشی پادشاهی ساسانی، قدرت سیاسی و مذهبی در مناصب و تشکیلات دینی جامعه زردشتی تمرکز و تجلی یافت. این تحول یکی از دلایل مهم حفظ و بقای کیش کهن در جامعه اسلامی بود. در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری/ یزدگردی آذر فرنیغ فرخزادان نخستین پیشوای زردشتی روزگار اسلامی و همروزگار و همنشین مامون خلیفه عباسی تأثیر فراوانی در ساماندهی مجدد تشکیلات زردشتی ایران داشت و بنیانی که برای آنان پی ریخت تا سده پنجم نیرومندان و تأثیرگذاری توسط شاگردان و فرزندان وی در محور فارس به بغداد پابرجا ماند. در کنار تشکیلات دینی، مومنان و فرزندان زردشتی که تحت نام بهدینان یاد می‌شدند، با داشتن دو پایگاه اجتماعی و اقتصادی مهم در جامعه: یکی دیوانسالاری و

دیگری دهقانی و بزرگ زمینداری، نقش مهمی در رونق و بقای کیش زردشتی و تشکیلات آن در جامعه اسلامی داشتند.

با این همه آنچه شگفت می‌نماید، علی‌رغم داشتن تشکیلات دینی متمرکز و مستحکم و نیز پایگاه اجتماعی و اقتصادی قوی، محاق تاریخی تاریخ کیش زردشتی در ایران عصر اسلامی، میان سده های ۵-۹ی/ق، از پیدایش سلجوقیان تا آستانه پیدایش صفویه، پدید آمد و امروزه ما کمترین اطلاعات را در باره جامعه زردشتیان دوره یادشده در دست داریم. سلجوقیان برای نخستین بار در تاریخ ایران پس از اسلام به مرزهای ساسانی نزدیک شدند و در توسعه تمدنی ایران کوشیدند، اما چه شد که با وجود ثبات سیاسی و رونق فرهنگی و اقتصادی و دیوانی ایران، نام و نشانی از فرهیختگان زردشتی نیست؟!

## ۲. جامعه زردشتی ایران در آستانه پیدایش سلجوقیان (وضعیت سده چهارم و پنجم یزدگردی/هجری)

سده سوم و چهارم هجری روزگار اوج و عصری درخشان در تاریخ کیش زردشتی است. در آغاز سده سوم و در پرتو چالش‌های کلامی و فلسفی چون طرح پرسش‌های مشهور معتزله در جامعه اسلامی، موبدان زردشتی پای در تاریخ گذاشتند و ناچار به تدوین میراث کهن متناسب با نیاز زمانه شدند. رویداد دیگری که در تحکیم تشکیلات آن‌ها و بازیابی جایگاه جامعه زردشتی در ایران پس از اسلام موثر بود، پیدایش دودمان نیرومند و ایران دوست بویه و چیرگی آن بر مرکز و جنوب غرب ایران، به ویژه محور فارس تا بغداد یا کانون اصلی تشکیلات زردشتی است. با این همه، از نیمه دوم سده چهارم به بعد عوامل و رویدادهای تاریخی مختلفی پدید آمد که جامعه ایران از جمله تشکیلات زردشتی را نیز دستخوش دگرگونی ساخت.

گزارش‌های موجود (ابی‌دلف ۱۹۶۰: ۷-۹؛ حمدالله مستوفی ۱۳۳۶: ۷۰) با همه کمی و کاستی غیر قابل اغماضی که دارند، در این نقطه متفق هستند که در آذربایجان آتشکده شیز تا سده چهارم روشن و پا برجا بود. تصریح منابع مکتوب بر فعالیت شیز تا سده

چهارم و شاید پنجم، می‌تواند نتیجه سیاست مدارا و انزوا روحانیت زردشتی با حاکمان اسلامی باشد. اما این سیاست با رشد فعالیت سیاسی نظامی خرمدینان آذربایجان و قیام بابک ناخواستہ نقض شد. خرمیان علی‌رغم تفاوت عقیدتی با زردشتیان، در نظر جامعه اسلامی نوعی مجوس خوانده می‌شدند. پس طبیعی بود که پیامد ناخوشایند فعالیت آنان دامنگیر روحانیان محافظه‌کار زردشتی بشود و ادامه فعالیت آن‌ها در آذربایجان به ویژه در شیز را به خطر اندازد (نک دالوند ۱۳۹۶: ۷۱-۸۸).

طبرستان به ویژه قلمرو اسپهبدان آن در سده‌های نخستین اسلامی می‌توانست مامنی امن برای جامعه زردشتی باشد. رواج زبان پهلوی تا سده چهارم در آن‌جا و استفاده آن در کتیبه‌های برج رادکان، لاجیم و برج رسکت (نک. تفضلی ۱۳۷۶: ۱۰۵-۱۰۶؛ بلر ۱۳۹۴: ۱۳۵، ۱۴۲، ۳۲۹) می‌تواند این توقع و گمان را تقویت کند. ابن‌فقیه همدانی از انتقال خزائن ساسانی به طبرستان یاد می‌کند و در نبرد خالد بن برمک با اسپهبدان در زمان ابوجعفر منصور دوانیقی که به محض پیروزی خالد، اسپهبد خودکشی کرد؛ به وجود مصمغان در کنار وی و اسارت او توسط خالد اشاره شده است (۱۸۸۵: ۳۱۴). مصمغان/ مسمغان که معنی بزرگ موبد می‌دهد، نشان دیگری از حضور تشکیلات زردشتی راست‌کیشی در قلمرو اسپهبدان طبرستان می‌تواند باشد. میراث زردشتی طبرستان با کانون‌های زردشتی ری یا خراسان در پیوند بود و می‌توانست در آن‌ها جذب شود و اگر چیزی برجای مانده بود، منطقی است که با مهاجرت متولیان و روحانیان دینی زردشتی به مرکز زردشتی در ری و خراسان، چون: بیهق، نیشابور و قائنات به سوی جنوب انتقال یافته باشد.

در نخستین سده‌های اسلامی، ری را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: بخشی که پیرامون کوه بی‌بی شهربانو قرار داشت و بخش دیگر که در سمت غربی آن، در جای شهر ری کنونی واقع بود. آثار کهن و مراکز زردشتی در بخش قدیمی یعنی پیرامون و نزدیک به کوه بی‌بی شهربانو جای داشتند و بخش جدید، در غرب، شهری اسلامی بدون آثار کهن ایرانی بود. ابی‌دلف که در حدود ۳۳۳ ق. از آن‌جا دیدن کرده است، می‌نویسد

که در ری جدید آثار عجم دیده نمی‌شود و بر کوه مشرف به شهر قلعه طبرک است. آنجا آثار و ابنیه و گورستان‌های ایرانیان قدیم دیده می‌شود (نک. ۱۹۶۰: ۳۱). در بررسی گسترده حسین کریمان (۱۳۵۴: ۳۴۲/۱؛ ۳۷/۲) آثار پیرامون تپه مرتضی‌گرد، تپه ترخان و تپه میل، در ضلع جنوبی کوه بی‌بی شهربانو، آثار کهن و تاسیسات زردشتی ری، از جمله آتشکده آن، تشخیص داده شده‌اند. بنای بی‌بی شهربانو که پیوندی ویژه با اسلام شیعی و دیانت کهن زردشتی پیدا کرده است، گویا بنایی جدید است که از سده چهارم هجری فراتر نمی‌رود. همچنین، دخمه زردشتیان را باید متعلق به سده‌های متاخر دانست (نک. مصطفوی ۱۳۳۳: ۵۰ - ۵۱؛ کریمان ۱۳۵۴: ۴۰۳/۱ - ۴۷۹). جکسن نیز از این آثار دیدن کرده و به بررسی آن‌ها پرداخته است (نک. ۱۳۵۲: ۴۸۹ - ۴۹۴). رونق ری اسلامی، به روزگار فرمانروایی آل بویه بود و در دوره‌های بعد به سبب جنگ‌ها و به‌ویژه زلزله‌های پی در پی، رو به ویرانی نهاد (نک. کریمان ۱۳۵۴).

از چند و چون آثار و ابنیه ری که بگذریم، نقش آن در سنت زردشتی پس از اسلام مهم است. ری هرچند آتشکده‌ای بزرگ و مقدس در خود نداشت، ولی به سبب موقعیت جغرافیایی آن و نیز جایگاهی که در سنت زردشتی داشت، همواره یکی از کانون‌های زردشتی نشین ایران بود. در سده سوم هجری، یعقوبی (۱۳۴۷: ۵۱) اهل ری را مردمی به هم آمیخته از عجم می‌داند که عرب آن اندک است. این خبر نشان از غلبه عنصر ایرانی در آنجا دارد و دلیلی برای قدرت و رونق تشکیلات زردشتی می‌باشد. یاقوت (۱۸۸۶: ۱/ ۲۴۴) از وجود دژ استوناوند/ استون‌آباد یا جرهد در ده فرسنگی ری به سوی مازندران یاد می‌کند، به احتمال در مناطق پیرامون فیروزکوه جای داشته که نشیمنگاه مصمغان/ مسمغان یا بزرگ موبدان بوده است. این دژ تا روزگار سلجوقیان رونق و آبادانی داشته است (نک. شوارتس ۱۹۶۹: ۷۹۰). در روزگار حاکمیت دیلمیان بر ری از فعالیت و رونق تاسیسات و تشکیلات زردشتی آنجا گزارش‌هایی در دست است: خواجه نظام-الملک (۱۳۴۷: ۲۲۵ - ۲۲۶) در سیاست‌نامه از دخمه‌سازی بزرگ امید زردشتی بر کوه طبرک یاد می‌کند که سرانجام با بانگ نماز گفتن محتسب ری در بالای آن، به تصرف

اهل اسلام درآمد. در این گزارش از توانگری و ثروت بزرگ امید یاد شده است که برای ساختن آن دخمه بسی زر هزینه کرده است (قس. کریمان ۱۳۵۴: ۱/۴۷۷).

ایران مرکزی از ساوه تا اصفهان و از خمین تا اردستان، یکی از کانون‌های بزرگ فرهنگی و دینی ایران است که سهم آن در مطالعات زردشتی، به ویژه نقش آن در تحولات دیانت زردشت در سده‌های نخستین اسلامی، مورد توجه قرار نگرفته است. در این ناحیه هم کانون‌های جمعیتی قابل توجه و هم آتشکده‌های بزرگی گزارش شده‌اند که تا سده هفتم هجری بقایای آن‌ها رونق داشته است (نک. مارکوپولو ۱۸۹۲: ۴۷-۴۸، ش ۱؛ گابریل ۱۳۸۱: ۱۶۸ به بعد).

گزارش‌های موجود نشان می‌دهند که در اواخر سده چهارم اعراب توانستند بر قم چیره شوند. از پیرامون شهر به آن وارد شوند و دیگر قبایل عرب را به آن‌جا آوردند و ساکن سازند (نک. قمی ۱۳۶۱: ۲۵۷، ۲۶۳ - ۲۶۴). این تحول سبب شد تا زردشتیان بازمانده به مراکز پیرامونی قم چون کوهستان‌های میان جمکران تا کاشان پراکنده شوند: ده مجوس یا قریه المجوس که در نوشته‌های جغرافیایان سده چهارم هجری فراوان بدان اشاره شده است، مهمترین مرکز زردشتیان قم تا حدود سده هفتم هجری است. مولف تاریخ قم (ص ۱۱۴، ۱۳۶) می‌نویسد روستای گبرکان در طسوج سراجیه است. مقدسی راه قم تا ده مجوس را یک مرحله و از آن‌جا تا کاشان را دو مرحله دانسته است (۱۳۶۱: ۲/۶۰۰، ۷۲۵؛ قس جیهانی ۱۳۶۸: ۱۵۶). استخری و ابن حوقل همین اندازه‌ها را تایید می‌کنند و اشاره به آبادانی راه و نیز زردشتی بودن اهل روستا دارند (نک. الاصطخری ۱۹۶۷: ۲۳۰؛ همو ۱۳۴۰: ۱۸۶؛ ابن حوقل ۱۳۴۵: ۱۴۳). مارکوپولو (۱۸۹۲: ۴۷-۴۸، ش ۱) در سده هفتم از آن به نام کالا آتاپریستان (*Cala Ataperistan*) یا قلعه آتش پرستان یاد می‌کند (نک. گابریل ۱۳۸۱: ۱۶۸ - ۱۷۶).

فارس مهمترین کانون و فعالترین مرکز جامعه زردشتی است که رهبری و سیادت کل زردشتیان ایران تا سده چهارم را بر عهده داشت. آنجا بود که متون کهن بازخوانی و تدوین شدند. اما در سده پنجم رویدادها روند دیگری پیدا کرد: هم‌پای رویارویی تصوف

و دین زردشتی و جذب توده‌های زردشتی در فرقه صوفیان کازرون، افول دودمان آل‌بویه فارس در آغاز سده پنجم و ویرانگری‌های ملوک شبانکاره، به ویژه حکومت ابوسعید کازرونی، میانه سده پنجم هجری، چنان نا امنی و خرابی در فارس به بار آورد که عرصه را بر اهل اسلام تنگ کرد تا چه رسد به اهل ذمه (دالوند ۱۳۹۹: ۶۱-۶۴). این تحولات در رخت بر بستن زردشتیان از فارس موثر بود. در فردوس المرشدیه چند بار از درماندگی زردشتیان در برابر شیخ ابواسحق یاد شده است که به نزد مهتران خود رفته و اجازه ترک شهر و دیارشان را خواسته‌اند (محمود عثمان ۱۹۴۳: ۱۱۵ و نیز نک. ۱۵۵). حقیقت است که با تنگ شدن عرصه و پیوستن بسیاری از اهل دین به صوفیه، همچنین تحولات تاریخی ناخوشایند در فارس، شرایطی پدید آورد تا که آنچه از زردشتیان باقی مانده بود، دست کم نخبگان و متولیان تشکیلات دینی، سرزمین فارس را ترک کنند. اگرچه به درستی از چنین تصمیمی آگاه نیستیم ولی گمان و فرض منطقی این است که تا میانه سده پنجم هجری دستوران و متولیان دینی دیانت زردشتی شیراز را ترک گفته‌اند. آنچه بنابر شواهد و قرائن موجود می‌توان جمع بندی کرد (نک. دالوند ۱۳۹۷: ۲۵-۴۶) تشکیلات دینی زردشتی در نواحی پیرامون شیرکوه، تفت امروزی، در شمال کوره استخر متمرکز شدند. منطقه یزد نیز به عنوان بخشی از کوره استخر، پس از فتح فارس و قلعه استخر، فتح شد و سپاه عرب از راه استخر به خراسان که از ابرقو و کته می‌گذشت، بدان جا آمد (نک. کاتب ۱۳۵۷: ۵۳). از سرگذشت زردشتیان یزد تا سده هفتم و هشتم هجری گزارش روشنی در دست نیست و در تاریخ‌های محلی موجود که در سده‌های یاد شده به نگارش درآمده‌اند، زردشتیان حضور کم‌رنگی دارند.

مهمترین گزارش ما از جامعه زردشتی منطقه یزد تا سده چهارم هجری، به نام قلعه‌المجوس محدود می‌شود که در متون جغرافیایی به ضرورت بیان منازل و مراحل و مسافت‌های راه استخر و شیراز به یزد و خراسان، ثبت و ضبط شده است: ابن خردادبه در سده سوم در شرح راه استخر به یزد می‌نویسد که از دهشیر تا قصرالجوز ۷ فرسخ، از

قصرالجوز تا قلعه‌المجوس ۵ فرسخ شنزار و رمل است، از آن‌جا تا شهر یزد ۶ فرسخ (۱۸۸۹: ۵۱).

در سده چهارم هجری استخری همین مراحل و فاصله‌ها را ثبت کرده‌است. با این تفاوت که فاصله میان دهشیر تا قصرالجوز را به جای ۷ فرسخ، ۶ فرسخ و فاصله قصرالجوز تا قلعه‌المجوس را به جای ۵ فرسخ، ۶ فرسخ نوشته‌است و نیز فاصله قلعه‌المجوس تا کته در حومه یزد را ۵ فرسخ آورده‌است (۱۹۶۷: ۱۲۹ - ۱۳۰؛ قس. ابن‌حوقل ۱۳۴۵: ۵۲؛ جیهانی ۱۳۶۸: ۱۱۸). گزارش دیگر از سده چهارم، نوشته مقدسی (۱۳۶۱: ۶۷۷/۲؛ قس. شوارتس ۱۹۶۹: ۱۸۵) است که به جای قصرالجوز، اُرد را ثبت کرده و فاصله همه مراحل را از دهشیر تا شهر کته به طور مساوی یک مرحله نوشته‌است. گویا پس از جغرافیایانویسان سده چهارم، این جوزافا باربارو ونیزی (۱۳۴۹: ۹۰) است که سده نهم هجری، همروزگار با پادشاهی اوزون حسن آق‌قویونلو، این مسیر را پیموده‌است و مراحل و منازل آن را گزارش کرده‌است. چنانکه از نوشته‌های جغرافیایانویسان سده چهارم برمی‌آید، قلعه مجوس در منطقه تفت امروزی، درپای شیرکوه، واقع شده‌است (نک. شوارتس ۱۹۶۹: ۱۹، ش ۳). ناحیه‌ای کوهستانی و خوش آب و هوا در دل کویر که بنا بر گزارش‌های متاخر بسیاری از زردشتیان در آن‌جا به باغداری و کشاورزی مشغول بودند (نک. جکسن ۱۳۵۲: ۳۹۷).

سرزمین کرمان در کنار یزد واپسین پناهگاه زردشتیان ایران است که تا به امروز، هنوز، تاسیسات و تشکیلات زردشتی راست‌کیشی در آن جا پا برجاست. کرمان با همه اهمیتی که دارد، همچون همه کانون‌های زردشتی نشین ایران، تا پیش از عصر روایات در سده نهم هجری، سرگذشتی فرو رفته در تاریکی دارد و آگاهی‌های ما از آن‌جا اندک است. به روزگار ورود اسلام تختگاه کرمان، سیرجان بود. بنا بر متون پهلوی، تا میانه سده سوم جامعه زردشتی آن‌جا به پیشوایی زادسپرم، کانون مهمی در جامعه زردشتی ایران به شمار می‌آمد. گزارش‌های جغرافیایانویسان سده‌ی چهارم هجری، از رشد معتزله و اهل حدیث در آن دیار حکایت دارد (نک. ابن‌حوقل ۱۳۴۵: ۷۸؛ مقدسی ۱۳۶۱: ۶۹۱/۲). شهر

و مناطق دشت‌نشین کرمان، همچون بسیاری از شهرهای ایران در سال‌های اولیه حمله اعراب، به قهر و یا به صلح گشوده شدند اما بخش‌های کوهستانی آن در جبال بارز به سوی بلوچستان، بر آیین زردشتی باقی ماندند و در زمان خلفای عباسی به هنگام گسترش قلمرو صفاریان در سرزمین‌های غربی ایران، به دست یعقوب لیث اسلام آوردند (نک. جیهانی ۱۳۶۸: ۱۳۰؛ ابن‌حوقل ۱۳۴۵: ۷۵-۷۶؛ مقدسی ۱۳۶۱: ۶۹۵/۲).

سرزمین سیستان نیز چه در روزگاران پیش از اسلام، به‌ویژه در زمانه ساسانیان و چه پس از اسلام تا سده یازدهم هجری، از مراکز مهم کیش زردشتی و تشکیلات آن بود. آتشکده کرکویه که بنای آن را به کیخسرو نسبت می‌دهند (تاریخ سیستان ۱۳۱۴: ۳۶)، مهمترین نماد و نشانه کهن دیانت زردشتی در آن سامان بود. در گزارش‌های پس از اسلام، از سرگذشت و قدمت آن یاد شده است (نک. همان ۳۵-۳۷). بنا بر منابع مکتوب دوره اسلامی، آتشکده کرکویه تا زمان ابوالموید، صاحب کتاب گرشاسب، پا برجا بوده و رونق داشته است (همان ۳۶). مسعودی در مروج‌الذهب از پیشگویی موبدان ایران مبنی بر این که موبدی سیستانی پس از سال سیصد همه اوستا را از بر خواهد کرد، گزارش می‌دهد (نک. مسعودی ۱۳۴۴: ۲۲۵/۱؛ تفضلی ۱۳۷۶: ۶۸-۶۹). مطالعات معماری و باستان‌شناختی ویرانه‌های کوه خواجه کاربری دینی آن‌ها را تا سده‌های دوم و سوم هجری تایید می‌کند (نک. غنیمتی ۱۳۸۲: ۱۵-۱۶).

ورارود یا ماوراءالنهر از مرو و سمرقند تا خوارزم و بخارا و سغد، بنا بر پژوهش‌های زبان‌شناختی و باستان‌شناسی خاستگاه زردشت و دیانت زردشتی است (نک. آموزگار - تفضلی ۱۳۸۰: ۲۳-۲۴). نویسندگان اسلامی در برخی گزارش‌ها به انتقال آتش‌های سه آتشکده بزرگ و مقدس از خوارزم به داخل فلات ایران گزارش داده‌اند (نک. شهرستانی ۱۳۳۵: ۲۰۱؛ ابن‌فقیه ۱۸۸۵: ۲۴۶). آتشکده رامش به عنوان کهن‌ترین آتشخانه بخارا به کیخسرو کیانی نسبت شده است و آتشکده ماخ مهمترین آتشخانه بخارا تا زمان ورود اسلام و چیرگی مسلمانان پا برجا بود و پس از آن به مسجد تبدیل شد (نک. نرشخی ۱۳۵۱: ۲۳، ۳۰). محله موبدنشین و جایگاه تشکیلات و تاسیسات دینی زردشتی در بخارا،

کوشک مغان بود که از محله‌های گران و اعیان‌نشین شهر به شمار می‌آمده‌است (نک. همو ۴۳ - ۴۴). واحه بخارا به عنوان مهمترین مرکز فرهنگ ایرانی در ماوراءالنهر و پایگاه زبان فارسی تا سده‌های اخیر، پیوندی نزدیک با فارس داشته‌است. مردم آن‌جا را از مهاجران استخر دانسته‌اند (ابن حوقل ۱۳۴۵: ۲۱۸) و سامانیان بر این نکته اصرار داشتند و خود را فرزندان بهرام چوبین می‌دانستند (جیهانی ۱۳۶۸: ۱۲۲). قتیبه ابن مسلم حاکم اموی تلاش بسیاری برای رواج اسلام در بخارا کرد. مردم آن بارها از اسلام به زردشتی برگشتند (نک. نرشیخی ۱۳۵۱: ۶۶).

سده چهارم سنت‌های ایرانی چون نوروز، به‌ویژه نوروز مغان و نوروز کشاورزان در بخارا رواج داشت. همچنین، آیین سیاوشان توسط مغان بخارا برگزار می‌شده‌است (همو ۲۵، ۳۲ - ۳۳). با این همه، ریچارد فرای (۱۳۴۸: ۹۵) از وجود موبدان زردشتی و تشکیلات آن‌ها و رواج زبان پهلوی همروزرگار با رودکی در شهر بخارا تردید دارد. آنچه پیداست، در بخش شمالی ماوراءالنهر، به‌ویژه در بخارا و سغد و خوارزم تا پای دیوار چین، چون در دورترین نقطه امپراتوری ساسانی قرار داشتند، می‌توانست محلی امن برای مهاجرت باشد، چنان‌که پیش از آن مانویت روزگار ساسانی چنین کاری کرد و یا یزدگرد سوم نیز خود را تا مرو در آستانه ورارود رساند و پس از او بازماندگانش رهسپار چین و شرق دور شدند (نک. کریستن سن ۱۳۸۲: ۳۶۳). برخلاف بخش شمالی ورارود که ممکن است فقط یادمان تاری از میراث آن در متون سغدی برجای مانده باشد (نک. قریب ۱۳۸۶: ۱۷ - ۵۰)، در بخش‌های جنوبی‌تر به‌ویژه در سمرقند و مرو که با خراسان و دیگر مراکز زردشتی درون فلات ایران پیوند داشت، احتمال حفظ میراث زردشتیان بیشتر است.

خراسان چه با داشتن کانون‌های کهن زردشتی و چه با مهاجرت پاره‌ای از زردشتیان مناطق غربی ایران بدان‌جا، در روزگاران پس از اسلام، از پناهگاه‌های مهم تشکیلات دیانت زردشتی راست‌کیشی بود. کانون‌های زردشتی خراسان، به‌ویژه در ربع نخست یا ربع ایران‌شهری آن جای داشتند که خراسان امروزی از نیشابور تا هرات و از مرو تا

سیستان را در بر می‌گرفت (نک. ابن‌فقیه ۱۸۸۵: ۳۲۱). شهرهای عمده آن نیشابور، سرخس، هرات و مناطق جنوبی آن و استان خراسان جنوبی از قائنات تا کوهستان بودند. به لحاظ اهمیت و وسعت، تشکیلات کوره نیشابور (نک. همو ۳۱۸ - ۳۱۹) گسترده تر از دیگر مراکز بود.

از آتشکده‌ها و آثار تاریخی که بگذریم، به قول مقدسی خراسان جایی بود که در آن همه گونه مجوس یافت می‌شد (۱۳۶۱: ۴۷۳/۲). از این رو می‌توان گفت نه تنها مانویان که در خراسان و ماوراءالنهر پراکنده بودند (نک ابن ندیم ۱۳۵۲: ۶۰۰)، شهرستانی از فرق دیگر مجوسی و یا منتسب بدان چون کیومرثیه، زروانیه، زردشتیه و ثنویه هم یاد می‌کند (۱۳۳۵: ۱۸۰ - ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰) که با توجه به خراسانی بودن مولف (القزوینی ۱۹۶۰: ۳۹۸)، خبری درخور اعتنا است. بنابر موارد اشاره شده در بالا، جامعه زردشتی در خراسان به ویژه در شهرهای بزرگ و مراکز سیاسی و فرهنگی حضوری پررنگ و موثر داشت اما چنان که از گزارش‌های موجود بر می‌آید، در اواخر دوره بنی‌امیه زردشتیان راست‌کیش نیشابور هم دچار انشعاب و چنددستگی شده بودند. نوشته‌اند (نک. ابن ندیم ۱۳۵۲: ۶۱۴ - ۶۱۵؛ الشهرستانی ۱۹۹۳: ۲۸۴؛ هفت کشور ۱۳۵۳: ۹۱). در کنار پی‌آمدهای منفی ناشی از چنددستگی زردشتیان، فعالیت فرقه‌های غیررسمی مذاهب اسلامی چون کرامیه، جامعه زردشتی نیشابور را تهدید می‌کرد. افزون بر این، جنگ‌ها و تغییرات خونین حکومت عامل دیگری بود که نه تنها زردشتیان بلکه شکوه و رونق نیشابور و نواحی تابع آن از بیهق تا توس و هرات و از مرو تا قائنات را تحت تاثیر قرار می‌داد.

بنابر آنچه اشاره شد، جامعه زردشتی در سده پنجم در اغلب کانون‌ها وضعیت خوبی نداشت و دگرگونی‌های سیاسی اجتماعی ناشی از انتقال قدرت به ترکان وضعیت آنها را نیز دستخوش دگرگونی کرده بود. اما مدارک سده‌های نهم یزدگردی به بعد، نشان می‌دهد با همه این پریشانی‌ها، جامعه زردشتی از بین نرفت و آنچه قابل بحث است،

افول حضور تاریخی جامعه زردشتی به مدت حدود سه سده و فرو رفتن آن در محاق تاریخی سنگینی است.

### ۳. جامعه زردشتی ایران از سلجوقیان تا پسا مغول

اگر تمامی اطلاعات موجود از این دوره را گردآوری و جمع بندی کنیم، از چند صفحه فراتر نمی رود: در فارس که منشا و خاستگاه حکومت ساسانی و جایگاه آتشکده‌های بزرگ بود، از سده پنجم تا روزگار قاجار خبری از جامعه زردشتی نداریم. در این باره گزارش سرا پا افسانه و به دور از واقعیت زرکوب شیرازی (۱۳۵۰: ۲۵ - ۲۶) از اوستا در سده هشتم هجری درخور تامل است و به خوبی نشان می‌دهد که مردم فارس چه اندازه از دیانت زردشتی دور افتاده‌اند. او به گونه‌ای در باره اوستا سخن می‌گوید که جغرافیانویسان روزگار اسلامی درباره سد یاجوج و ماجوج و یا چشمه آب حیات سکندر نوشته‌اند. در آذربایجان، بغداد تا خوزستان و پهل‌ه یا سرزمین جبال حتی آثار تاریخی مهم پیش از اسلام رو به ویرانی نهادند و یا تغییر کاربری دادند. گزارش حمدالله مستوفی در نزه القلوب درباره ساخت و سازهای مغولان در شیز نمونه‌ای یادکردنی است (۱۳۳۶: ۷۰).

ری در روزگار پس از دودمان بویه، به‌ویژه سده‌های ۵ تا ۷ هجری، همچنان جایگاه و محل حضور موبدان زردشتی بود. زراتشت‌نامه اثری است که هم فعالیت فرهنگی زردشتیان ری و هم پیوند آنان با حلقه‌های ایران مرکزی و خراسان را نشان می‌دهد. کاوس کی پسر کیخسرو پسر دارا، سراینده زراتشت‌نامه است (نک. زراتشت‌نامه ۱۳۳۸: ۴، ۱۰۰، بیت‌های: ۴۶ و ۱۵۴۱). او از اهالی ری بود که به اشاره موبد آن‌جا و پشتیبانی پدرش کیخسرو این اثر را پدید آورد. بنا بر گفته خود او (همان ۲-۴)، موبد از روی متون پهلوی داستان را برای وی خوانده‌است و او آن را به نظم کشیده‌است. از زمان سرایش اثر آگاهی دقیقی در دست نیست ولی دیگر سراینده زردشتی، بهرام پژدو بیژن‌آبادی، گویا از اهالی خواف خراسان، به سال ۶۴۷ ی اثر را کتابت و ابیاتی چون انجامه بر آن افزوده‌است (نک. همان ۱۰۰ - ۱۰۲). همچنین، در ۸۵۳ ی ماونداد خسرو نامی آن را

کتابت کرده است (همان ۱۰۲). جایگاه زراتشت نامه در سنت زردشتی، چه در ایران و چه در هند، نشان از سهم زردشتیان ری در میراث و دستاوردهای آن سنت است. بررسی دقیق این متن و تطبیق آن با متون پهلوی می تواند، میزان همانندی یا وجوه تمایز میراث ری با فارس یا دیگر مراکز زردشتی ایران پس از اسلام را نشان دهد. میراث فکری بازمانده از ری می تواند، خود وامدار مراکز شیخ، طبرستان و خراسان نیز باشد. به درستی نمی دانیم، علی رغم ویرانی ها و زلزله های بزرگ و نیز جنگ های خانمان سوز که به کساد ری انجامید، باز زردشتیان آن جا کماکان حضور خود را حفظ کردند یا نه؟ اگرچه حمدالله مستوفی (۱۳۳۶: ۵۸) قریه فیروز بهرام را از قرای آباد ری سده هفتم می داند.

آگاهی ما از زردشتیان منطقه یزد سده های چهارم تا هشتم ناچیز است و از سرانجام دژ زردشتی موسوم به قلعه المجوس و پیدایش شهر تفت به جای آن چیزی نمی دانیم. در پرتو نخستین روایات، روایت نریمان هوشنگ در ۸۴۷ی، با حلقه موبدان و جامعه زردشتیان یزد بیشتر آشنا می شویم: موبدانشین یزد و محل نگهداری آتش مقدس در دو کانون ترک آباد و شرف آباد، در مناطق شمالی تر، پیرامون اردکان قرار داشت (نک. داراب ۱۹۲۲: ۳۷۲/۲) و این به معنی انتقال و تحول و مهاجرتی دیگر در تاریخ کیش زردشتی است.

گزارش های تاریخی درباره اقدامات دودمان مظفری در یزد سده هشتم هجری و نیز گزارش جوزافا بارباروی ونیزی در سده نهم هجری که پیش تر بدان اشاره شد، تا اندازه زیادی به حل این مسئله کمک می کنند و احتمال انتقال کانون های رهبری زردشتیان از ناحیه تفت و کوه پایه های شیرکوه به بیابان های پیرامون اردکان را تایید می نماید: بنای ترک آباد و شرف آباد به نزدیکیان امیر مبارزالدین مظفر در نیمه نخست سده هشتم هجری نسبت داده شده است (نک. کاتب ۱۳۵۷: ۸۵؛ قس. شهرمدان ۱۳۶۰: ۱۷۰). مظفریان، چه خود امیر مبارزالدین محمد و چه فرزندان او در توسعه یزد و آبادی های آن، به ویژه جابه جایی زردشتیان و بکارگیری آنان در رونق روستاهای جدید و ایجاد باغ و بستان در آنها،

موثر بودند. امیر مبارزالدین با توسعه شهر یزد و گسترش باروی آن، محله زردشتیان را که تا پیش از آن در بیرون شهر بود، به درون شهر آورد (کاتب ۱۳۵۷: ۸۳ - ۸۴). افزون بر ترک آباد و شرف آباد، روستاهای زردشتی نشین خاتون آباد، محمدآباد، مبارزآباد، مظفرآباد میبد، مظفرآباد زارچ، دیلم آباد و غیره را اقوام و نزدیکان این دودمان ساختند (نک. همو ۸۵؛ قس. شهردان ۱۳۶۰: ۱۷۰). محله نعیم آباد و آبشاهی نیز از ساخته‌های شاه شجاع و شاه یحیی فرزندان امیر مبارزالدین است که حدود ۷۸۰ق، در پایان سده هشتم، ایجاد شده‌اند و زردشتیان در رونق و آبادی آن‌جا سهم به‌سزایی داشته‌اند (نک. جعفری ۱۳۳۸: ۲۲۰؛ کاتب ۱۳۵۷: ۱۵۱). چنان که برمی‌آید، زردشتیان یزد تا پیش از سده هشتم در پشت باروی شهر، در مظهر آب قنات ابر و مبارکی، از ساخته‌های خاتون‌های سلجوقی، ساکن بودند و سپس محله آن‌ها با گسترش بارو به درون شهر افتاد (نک. کاتب ۱۳۵۷: ۹۱ - ۹۲، ۲۲۰؛ جعفری ۱۳۳۸: ۱۵۱). بنای روستاهای زردشتی نشین نرسی آباد و بهرام آباد را به سده‌های ششم و هفتم هجری نسبت داده‌اند (نک. شهردان ۱۳۶۰: ۱۷۰).

برپایه گزارش‌های بالا، می‌توان گفت: اگرچه تا سده هفتم هجری روستاها و محله‌های زردشتی در پیرامون شهر یزد و متصل به آن، خواه بازمانده زردشتیان کهن یزد و خواه مهاجرانی از کانون‌های فارس، شکل گرفته بودند اما به لحاظ امنیتی و شرایط دلخواه رهبران دوران‌دیش زردشتی برای برتخت نشانیدن آتش مقدس و استقرار تشکیلات موبدی و نشیمنگاه دستوران بزرگ مناسب به نظر نمی‌رسیدند. بنا بر این، منطقی است که در میانه سده هشتم، با توجه به اقدامات دودمان مظفری و جا به جایی زردشتیان، دژ زردشتی نشین تفت و تشکیلات موبدی آن به همراه آتش مقدس به مناطق دورتر و توسعه نیافته اما امن‌تر شمالی در ترک آباد و شرف آباد کوچ کنند؛ جایی که به زیارتگاه‌های کوهستانی آن‌جا چون پیر چک‌چکو یا بانوی پارس (نک. شهردان: ۱۳۳۶)، به عنوان پناهگاهی امن برای آتش مقدس در زمان خطر و ناامنی نیز نزدیکتر بود. به همین سبب حدود یک سده بعد که جوزفا باربارو از آن‌جا می‌گذرد، از قلعه مجوس سخن نمی‌گوید و به جای آن از تفت نام می‌برد.

آنچه انتقال احتمالی میراث قلعه مجوس در کوه‌پایه‌های شیرکوه را به مناطق شمالی در ترک‌آباد و شرف‌آباد تقویت می‌کند، تلاقی آن‌جا با کانون‌های بازمانده از مناطق شمال غربی و مرکزی ایران، از شیز تا ری و قم و اصفهان، است. چنان که دیدیم، در محدوده قم، اصفهان، خمین تا اردستان کانون‌های قوی و غنی زردشتی تا سده نهم هجری به راه خود ادامه دادند. در فاصله اردستان تا یزد به‌ویژه اردکان دو مرکز زردشتی نائین و عقدا قرار دارند. در نائین، هرچند به سبب بزرگی و شهر بودن آن‌جا، جامعه زردشتی اقلیتی در کنار مسلمانان باید بوده باشند؛ ولی در عقدا وضع متفاوت‌تر بوده است و در سده نهم هجری به سبب اکثریت زردشتی آن‌جا به ده‌گبران نامبردار بوده است. جوزافا باربارو ونیزی پس از میبد، با نام *Guerde* / گورده که ضبطی از تلفظ محلی گرفته شده، باید باشد، از آن یاد می‌کند و می‌نویسد (۱۳۴۹: ۹۰ - ۹۱): "در آن‌جا مردمی به اسم ابراهیمی سکونت دارند که به گمان من یا از نسل ابراهیمند یا کیش ابراهیمی دارند و مردان همه ریش دارند. به مسافت دو روز از این شهر شهریست به نام نائین." گزارش باربارو در سده ۱۹ مورد توجه اروپائیان قرار گرفت و با عقدا یکی دانسته شد (نک. سایکس ۱۳۴۳: ۱/۱۶۰؛ جکسن ۱۳۵۲: ۴۵۶). کاتب (۳۵۷: ۳۲) نیز پیش‌تر در تاریخ جدید یزد، از عقدا به عنوان ده‌گبران یاد می‌کند و ساخت آن را به عقدا نام یکی از سرهنگان بهرام گور نسبت می‌دهد.

بدین ترتیب موبدانشین ترک‌آباد و شرف‌آباد در حاشیه کویر مرکزی ایران، به نظر می‌رسد که تلاقی و کانون آرامش و به هم پیوستن میراث بازمانده از زردشتیان شیز، ری، قم و اصفهان از طریق ده‌گبران، میان قم و کاشان تا ده‌گبران عقدا و میراث فارس از طریق ده‌گبران یا قلعه‌المجوس در کوه‌پایه‌های شیرکوه باید باشد. از سده نهم هجری، به برکت روایات فارسی زردشتی و سنت موجود از دین زردشتی، آگاهی ما از موبدانشین‌های ترک‌آباد و شرف‌آباد بیشتر می‌شود.

در گزارش‌های موجود (تاریخ سیستان ۱۳۱۴: ۳۶۹) به تازش طغرل سلجوقی در جمادی الاخر ۴۳۳ق به سیستان اشاره شده است. در آن یورش بسیاری از مردم گبر و مسلمان کرکوی کشته و غارت شدند. از این رو می‌توان دست کم تا نیمه سده پنجم

رونق و پایداری تشکیلات و تاسیسات گسترده آتشکده کرکوی را پذیرفت. همچنین، گزارش‌های بعدی نشان می‌دهد که در آغاز ربیع الاول ۶۶۳ ق سپاه مغول به سیستان تاخت و ۱۲ روز در کنار دریاچه هیرمند توقف کرد و بسیاری از مردم سجزی، بلوچ و مجوسی را به قتل آورد(نک. تاریخ سیستان ۱۳۱۴: ۴۰۱).

در گزارش رویدادهای سال ۶۶۳ ق. به تغییر جمعیتی کرکوی مرکب از سجزی، بلوچ و مجوسی اشاره شده است که نشان می‌دهد تا زمان مغول هرچند زردشتیان هنوز در منطقه کرکویه و پیرامون هامون حضور دارند ولی دیگر جمعیت غالب نیستند و مجموعه تاسیسات آن‌جا فقط به زردشتیان تعلق ندارند.

زردشتیان سیستان علی‌رغم همه یورش‌ها و پریشانی‌های روزگار تا اوائل سده دهم هجری به عنوان یکی از کانون‌های موثر زردشتی دوام آوردند و نسبت به دیگر مراکز زردشتی ایران از جمعیت بالایی برخوردار بودند. در روایت سال ۸۸۰ ی از دستوران بزرگ دارالهراع سیستان چون دستور آذرگشسب ایزدیار، دستور بیجن بهرام، دستور مهربان بیژن و دستور اسفندیار هورمه یادشده است و شمارشان را دو هزار و هفتصد نفر نوشته‌اند(نک. داراب ۱۹۲۲: ۳۹۷/۲).

جامعه زردشتیان سیستان نقش عمده‌ای در حفظ میراث زردشتی و بقای سنت موجود از آن را داشتند. آن‌ها در سده هفتم و حتی پیش‌تر، از راه پاکستان با پارسیان هند در ارتباط بودند. کهن‌ترین دستنویس‌های موجود از وندیداد، رونویسی از دستنوشته‌های نگاشته شده در سیستان هستند(نک. گلدنر ۱۸۹۶: vi؛ اونوالا ۱۹۴۰: ۱۲۳). سیستان با خراسان و حلقه موبدانشین یزد و کرمان و نیز جامعه پارسی هند در پیوند بود و به تدریج در روزگار پس از صفویه میراث آن به کرمان و یا هند انتقال یافت.

خراسان بزرگ از ورارود تا سیستان و از ری و طبرستان تا بلخ و بامیان پهنه شرقی تاریخ و فرهنگ ایران را تشکیل می‌دهد. از آنجا که پهنه یادشده هم مرکز تحولات سیاسی و تاریخی ایران به ویژه پیدایش حکومت‌های ترک تبار بود و هم نقش مهمی

در سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه زردشتی داشت، تحولات جامعه زردشتی آن می‌تواند راز معمای محاق تاریخی سنت زردشتی ایران روزگار اسلامی باشد.

#### ۴. راز معما

چه پیش و چه پس از اسلام، خراسان بزرگ نقش و تاثیر ژرفی در شکل‌گیری هویت فرهنگی ایران داشته‌است و همواره برای حاکمان، این سرزمین از اهمیت برخوردار بوده‌است. نظر به اهمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خراسان، دیانت زردشتی نیز نفوذ و رونق چشمگیری در آن سامان پیدا کرده بود. بنا بر سنت زردشتی، یکی از سه آتشکده بزرگ، آذر برزین مهر، درکوه ریوند نیشابور قرار داشت (نک. بندهش ۱۳۶۹: ۷۲)، از این رو خراسان، به‌ویژه نیشابور، مقامی چون استخر و شیز در دیانت زردشتی پیدا می‌کرد. با آمدن اسلام، همچنان که بازمانده‌های پادشاهی ساسانی متوجه خراسان شدند، تشکیلات دینی زردشتی و نیز خیلی از اهل دین راه خراسان در پیش گرفتند. بنا بر روایات شفاهی سنت زردشتی که در قصه سنجان ثبت شده‌است، بهدینان و دین‌مردان وفادار به دیانت زردشتی، پس از شکست ایرانیان، کاخ و باغ و ملک خود را رها کردند و در کوهستان خراسان مدت یکصد سال گردآمدند (نک. داراب ۱۹۲۲: ۳۴۵/۲).

گذشته از آتشکده برزین مهر در کوه ریوند، بنا بر نوشته‌های حاکم نیشابوری (۱۳۷۵: ۱۹۷، ۲۱۷)، آتشکده شهر نیشابور را منوچهر بنیاد نهاد. چون عبدالله عامر نیشابور را فتح کرد، آتشکده کهن‌دز را ویران ساخت و به جای آن مسجدی بر پای داشت. زردشتیان گفتند: ما جزیه داده‌ایم که آتشکده خراب نشود! عبدالله، مکانی دور از جامع شهر به آنان داد تا آتشکده ساختند و آن‌جا به کوچه آتشکده شهرت یافت. آتشکده دیگری در زوزن نیشابور بوده‌است و بنا بر نوشته‌های ابوالحسن بیهقی بر سر راه انتقال آتش مقدس از آذربایجان به سیستان قرار داشت و از آن آتش مقدس لختی برگرفته و در آن‌جا برایش آتشکده‌ای ساخته‌اند (یاقوت حموی ۱۸۶۶: ۹۵۸/۲). در روستاهای ولایت بیهق که در شمار کوره نیشابور بود (ابن‌فقیه ۱۸۸۵: ۳۱۸)، تا سده ششم هجری آتشکده‌هایی چون

آتشکده دسکره در ربع خسروجرد و آتشکده‌ای نزدیک دیه‌های زمیج، انجمد و گنبد گزارش شده‌اند(نک. ابن فندق۱۳۱۷: ۳۷ - ۳۸).

سرو کاشمر و سرو فریومد که سال‌های سال در خراسان پا برجا بودند و باور عمومی بر آن بود که زردشت خود بنشانده‌است، نشان از حضور کانون‌های زردشتی در این مناطق دارد: متوکل علی‌الله جعفر بن معتصم دستور داد تا سرو کاشمر را در ۲۳۲ق بریندند و به بغداد حمل کردند. زردشتیان جمع شدند و حاضر به پرداخت پنجاه هزار دینار زر نیشابوری شدند که آن را نبرند اما چنان کردند که خلیفه گفته بود. سرو فریومد را ۲۹۱ سال بعد از آن، امیر ینالتکین بن خوارزمشاه در ۵۳۷ ق آتش زد و بسوخت(نک. ابن فندق ۱۳۱۷: ۲۸۱ - ۲۸۳).

اصطلاح مجوس زمزمی نامی بود که به سبب تلاوت و قرائت متون اوستایی در برابر آتش به زردشتیان راست‌کیش نسبت داده بودند. به‌افزاید از زردشتیان زمزمی خراسان بود. او با تغییراتی در آیین‌ها و نمازهای زردشتی و تدوین کتابی، فرقه‌ای نو بنیاد نهاد و به شدت در برابر زردشتیان زمزمی ایستاد و اهل دین را به ترک آن و گرویدن به آیین خویش فراخواند. سرانجام با همکاری موبدان زردشتی سرکوب و توسط ابومسلم در نیشابور کشته شد اما پیروان او که اعتقاد به عروج وی داشتند و بازگشت او را انتظار می‌کشیدند، تا سده چهارم در خراسان باقی بودند. همچنین، پس از مرگ ابومسلم خراسانی سنباد گبر که از برکشیدگان و دوستان نزدیک او بود، در نیشابور قیام کرد و تا ری آمد و در ری خرمیه و زردشتی را در هم آمیخت(نک. خواجه نظام الملک۱۳۴۷: ۲۷۹ - ۲۸۱).

بی‌گمان انشعاب‌ها و پیدایش فرق جدید، به‌ویژه گرایش‌های خشن و ستیزه جویانه، به هیچ رو موافق طبع و بنا بر خواسته تشکیلات راست‌کیشی و یا مجوسان زمزمی خراسان نبود. این حرکت‌ها به تضعیف تشکیلات آنان و از دست دادن پیروانشان می‌انجامید. به همین سبب در سرکوب سیسانیه که نوعی آشموغی تلقی می‌شد، موبدان زردشتی پیش قدم شدند.

نیشابور شهری بزرگ و مرکز سیاسی و فرهنگی خراسان بود و محلی برای حضور فرق گوناگون اسلامی. از سنی تا شیعه و معتزله و صوفیه در آن فعالیت می‌کردند (نک. مقدسی ۱۳۶۱: ۴۷۳/۲ - ۴۷۴). یکی از این فرق، فرقه کرامیه بود (نک. شهرستانی ۱۹۹۳: ۱۲۴ - ۱۳۰). نوشته‌اند ابویعقوب کرامی بیش از پنج هزار زردشتی را به دست خود مسلمان کرد (نک. حاکم نیشابوری ۱۳۷۵: ۱۵۷). از این رو در کنار پی آمدهای منفی ناشی از چنددستگی زردشتیان، فعالیت فرقه‌های غیررسمی مذاهب اسلامی جامعه زردشتی نیشابور را تهدید می‌کرد. افزون بر این، جنگ‌ها و تغییرات خونین حکومت عامل دیگری بود که نه تنها زردشتیان بلکه شکوه و رونق نیشابور و نواحی تابع آن از بی‌هق تا توس و هرات و از مرو تا قانات را تحت تاثیر قرار می‌داد.

در هرات نیز گزارش‌هایی از رونق آتشکده‌ها تا سده چهارم هجری و حضور زردشتیان در آن سامان در دست است: در دو فرسخی آن شهر، بر سر راه بلخ، آتشکده سرشک جای داشت (نک. ابن حوقل ۱۳۴۵: ۱۷۳؛ قس. حمدالله مستوفی ۱۳۳۶: ۱۷۵). همچنین، مقدسی از وجود پلی بر روی رودخانه هرات خبر می‌دهد که مردی مجوسی ساخته بود و نام خود را بر آن نوشته بود و چون سلطان خواست نام خود را بر آن بنویسد، خویشان به رودخانه انداخت و مرد (۱۳۶۱: ۴۸۳/۲).

سرخس نیز از دیگر مراکز زردشتی‌نشین خراسان بود. در سده سوم هجری زادپریم، موبد بزرگ سیرجان و برادر منوچهر پیشوای زردشتیان، مدتی را در سرخس گذرانده‌است (تفضلی ۱۳۷۶: ۱۴۶). در سده چهارم، بر سر راه مرو به هرات نیز روستایی به نام دیه مجوس قرار داشت (مقدسی ۱۳۶۱: ۵۰۹/۲).

زردشتیان سمرقند، مرو، سرخس و هرات به تدریج از سده پنجم به بعد، به سبب تحولات تاریخی پردامنه‌ای که در خراسان روی داد، یا از میان رفتند و یا به مراکز امن‌تر در جنوب مهاجرت کردند.

در مناطق جنوبی خراسان، چنان که در قصه سنجان ذکر شده‌است، به سبب نزدیکی با کرمان و سیستان، جامعه زردشتی تراکم و امنیت بیشتری داشت و گویا تا سده یازدهم

هجری و حتی پس از آن، مقاومت کرد. دست کم، آمارهای منتشر شده از سوی زردشتیان یزد و کرمان (داراب ۱۹۲۲: ۱۵۴/۲، ۴۶۱)، جمعیت خراسانیان را بیشتر از دیگر مراکز ایران، بالغ بر ۳۰۰۰ نفر، نوشته‌اند. ویرانه‌های معروف به شهر گبر، در نزدیکی قائن (نک. گابریل ۱۳۸۱: ۳۷۱-۳۷۲)، باید نشانی از واپسین حضور زردشتیان در مناطق جنوبی خراسان باشد. در جنوب خراسان افزون بر جنگ‌های ویرانگر و پریشانی‌های روزگار، قدرت صوفیه در این مناطق را نیز باید جدی گرفت. در سده ششم هجری صوفیان نامداری در منطقه سنجان ظهور کرده‌اند که با توجه به نام برخی چون استادمردان برمی‌آید زردشتی یا زردشتی تبار باشند (نک. شیرازی، جنید ۱۳۲۸: ۵۳۸).

در روزگار بنی‌امیه زردشتیان خراسان، به‌ویژه دهقانان بزرگ در امور دیوانی و اخذ مالیات مشارکت داشتند (طبری ۱۸۸۹: ۱۶۸۸/۹) و بیشتر دبیران خراسان زردشتی بودند (نک. محمدی ملایری ۱۳۷۵: ۶۳/۴). ابومسلم خراسانی با زردشتیان رفتار خوبی داشته‌است و در سرکوبی سبسانیه همکاری این دو را می‌بینیم.

با پیدایش حکومت‌های ایرانی و ترک در خراسان روزگار خلفای عباسی، به نظر می‌رسد که وضعیت برای آنان دشوارتر شد: داستان‌هایی در دست است که عبدالله بن طاهر اقدامات گسترده‌ای در نابودی آثار زردشتیان کرد و فرمان داد تا "در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد، جمله بسوزانند" (نک. سمرقندی، دولت‌شاه ۱۳۸۵: ۵۴؛ جکسن ۱۳۵۲: ۴۱۱). در زمان طاهر مسلمانان هرات بر زردشتیان شوریدند و یک شبه آتشکده آنان را به مسجد تبدیل کردند (نک. مستوفی بافقی ۱۳۹۰: ۲۳۸). همچنین، پسر عموی عبدالله بن طاهر زن زیبارویی از زردشتیان کرمان را ربود و به نیشابور آورد اما با شکایت شوهر آن زن، عبدالله زن او را بازگرداند و هر دویشان اسلام آوردند (نک. اسفزاری ۱۹۶۱: ۱۸۶-۱۸۷).

تندرویی‌های سلطان محمود غزنوی در حاکمیت شریعت اسلامی و علاقه‌ای که به اسلام درآوردن کفار داشت، بی‌گمان شرایط مساعدی برای زردشتیان قلمرو او فراهم

نمی‌ساخت. این واقعیت در سنت زردشتی زیر عنوان کیفیت قصه سلطان محمود غزنوی سروده نوشیروان مرزبان کرمانی نمود یافته‌است (داراب ۱۹۲۲: ۱۹۴/۲ - ۱۹۹). بنابر منابع موجود، استقرار دولت مقتدر و طولانی مدت ترکان سلجوقی در ایران، به‌ویژه خراسان، نیز به نظر می‌رسد که روزگار خوشی برای زردشتیان نبود. همانطور که به‌عنوان پرسش اصلی این گفتار پیشتر اشاره شد، سده‌های پنجم تا هفتم هجری یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ کیش زردشتی در ایران است و از تحولات هیچ یک از کانون‌های زردشتی ایران خبری در متون رسمی و غیر زردشتی ثبت نشده‌است. آنچه نیز از سنت در دست است، در سنجش با دوره‌های پیش و پس از آن ناچیز است. این دوره درست مقارن با اوج قدرت سلجوقیان در ایران است.

اگر خواجه نظام الملک، دیوانسالار خراسانی، را معمار فکری و دیوانی سلجوقیان بدانیم، نگاه او به اقلیت‌های دینی، از جمله گبرکی که به خوبی در سیاست‌نامه وی منعکس شده‌است؛ می‌تواند پرتویی بر تاریخ در محاق افتاده زردشتیان سده‌های پنجم و ششم ایران باشد: او به لحاظ نظری بر این باور است که جهود و ترسا و گبر را عمل فرمودن و بر سر مسلمان گماشتن روا نیست (۱۳۴۷: ۲۲۲). و این که، "چون عامل بد مذهب باشد و یا بد کیش چون جهود و ترسا و گبر، مسلمان را به بهانه عمل و حساب رنج نماید و استخفاف کند" (ص ۲۳۰). چنین حکمی، آن هم توسط مدیر ارشد تشکیلات دیوانی سلجوقیان، به معنی بیرون راندن نخبگان زردشتی از دستگاه دیوانسالاری است. جایی که شغل موروثی آنان بود و روزگاری اغلب دبیران خراسانی زردشتی بودند. از باور نظری خواجه که بگذریم، گزارش تاریخی او (ص ۲۱۵) در باره زردشتیان و دیگر اقلیت‌های دینی زمان سلجوقی، به‌ویژه در خراسان، خواندنی است: "در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الپ ارسلان هیچ گبر و ترسای و رافضی را زهره آن نبود که بر صحرا آمدندی و یا پیش ترکی شدنیدی و کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بودند."

دور ساختن زردشتیان از مناصب اداری می‌تواند آنان را از یک اقلیت نخبه و با نفوذ در جامعه شهری به جامعه‌ای منزوی در حاشیه شهر و یا ساکن روستاها و شهرهای کوچک و دور افتاده تبدیل کند. تازش مغول و ویرانگری آن در خراسان سده هفتم تا نهم و در پی آن تازش های ترکمنان و ازبکان در شرق ایران، همگی شرایطی فراهم ساختند که جامعه زردشتی، خراسان را به مقصد کرمان، سیستان و یا هندوستان ترک کند. جمعیت به نسبت فراوان زردشتی خراسان در سده دهم هجری، همچنین، تبارشناسی برخی متون موجود ما را بر آن می‌دارد تا برای زردشتیان خراسان، به‌ویژه بهدینان سمرقند و نیشابور سهم درخوری در میراث موجود قائل باشیم. چنان که در آخرین متون گواه‌گیری زردشتیان ایران و حتی هند، مهریه زنان را باز به زر سرخ سره نیشابوری حساب می‌کردند(نک. داراب ۱۹۲۲: ۴۲۳/۱).

## ۵. نتیجه گیری

بنابر آنچه تا بدین جا اشاره رفت، می‌توان گفت:

۱. جامعه زردشتی ایران نه تنها با فروپاشی حکومت ساسانی از میان نرفت که توانست طی سده های سوم و چهارم هجری/ یزدگردی تشکیلات خود را بازسازی کند و متناسب با پرسش‌ها و چالش‌های اسلام میراث دینی‌اش را تدوین و باز تولید نماید.

۲. سده پنجم تا نهم دره تاریک تاریخ زردشتیان ایران روزگار اسلامی است. علل مختلفی در این موضوع موثر بود. مهمترین علل این محقق تاریخی عبارتند از: رشد صوفیه و فرق غیر رسمی اسلام، فروپاشی حکومت‌های ایرانی تبار چون سامانیان، صفاریان و آل بویه، پیدایش حکومت‌های ترک و رشد دیوانسالاری ایرانی اسلامی مبتنی بر آموزه‌های حکومت داری اهل تسنن.

۳. جامعه زردشتی در کنار تشکیلات دینی، دو پایگاه بزرگ اجتماعی اقتصادی داشت که حضور تاریخی آنان را سبب می‌شد: یکی نظام دهقانی کهن ایران و دیگری دیوانسالاری ایرانی بود که تا سده پنجم دبیران و مستوفیان زردشتی حضور چشمگیری در آن داشتند. اما در سده پنجم با انتقال قدرت سیاسی به ترکان بنیان‌های سیاسی اقتصادی جامعه تغییر

پیدا کرد: مالکیت دودمان های بزرگ بر زمین ها به پایان رسید و با رشد اقطاع داری، مالکیت زمین به درباریان و وابستگان حاکمان جدید واگذار شد. در عرصه دیوانی چنان که خواجه نظام الملک بانی سیاست پاک سازی اقلیت های دینی از دیوانسالاری مسلمین اشاره کرده است، در نتیجه الگوهای حکومتی مبتنی بر شریعت تسنن، دیگر دیوان جای استخفاف مسلمانان توسط عاملان گبر و جهود و ترسای بد دین نبود. بدین ترتیب زردشتیان از امور دیوانی منفک و اخراج شدند.

۴. این دو تحول که از خراسان شروع شد و به تدریج همپای گسترش حکومت های متمرکز ترک در همه ایران گسترش یافت، سبب شد تا جامعه زردشتی پایگاه شهری را از دست بدهد و به حواشی شهرها و مناطق دور افتاده روستایی پناه ببرد. و برای گذران زندگی تجارت و کشاورزی را در پیش بگیرد. مهارت آن ها در کشاورزی و آبادانی مناطق کم آب از جمله دلایلی بود که دودمان مظفری در سده هشتم و صفویان و قاجاریه در سده های پس از آن نسبت به جامعه زردشتی روی خوش نشان بدهند.

۵. از دست دادن پایگاه شهری مهمترین علت محاق تاریخی سنت زردشتی در روزگار اسلامی است.

### کتابنامه

- آموزگار، ژاله و احمدتفضلی (۱۳۸۰)، اسطوره زندگی زردشت، تهران: چشمه.
- ابن حوقل (۱۳۴۵)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خردادبه (۱۸۸۹)، المسالک و الممالک، چاپ دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فقیه همدانی (۱۸۸۵)، مختصر کتاب البلدان، چاپ دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فندق (۱۳۱۷)، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ابن ندیم (۱۳۵۲)، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
- ابی دلف (۱۹۶۰)، الرسالة الثانية لابی دلف مسعربن المهلهل الخزرجی، چاپ بطرس بولغاكوف و انس خالدوف، مسکو: دارالنشر لآداب الشرقیه.

محقق تاریخی جامعه زردشتی ۲۰۷

الاسفزاری، معین‌الدین محمد الزمعی (۱۹۶۱)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، بسعی و اهتمام محمد اسحاق، کلکته: زرپا.

اصطخری (۱۳۴۰)، *مسالک و ممالک*، بکوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

الاصطخری (۱۹۶۷)، *کتاب مسالک و الممالک*، چاپ دخویه، لیدن بریل.

باربارو، جوزافا (۱۳۴۹)، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.

بلر، شیلا (۱۳۹۴)، *نخستین کتیبه‌ها در معماری دوران اسلامی ایران زمین*، ترجمه مهدی گلچین عارفی، تهران: فرهنگ و هنر.

بندهشن (۱۳۶۹)، *نوشته فرنیخ دادگی*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.

تاریخ سیستان (۱۳۱۴)، *بتصحیح ملک الشعراى بهار*، تهران: موسسه خاور.

تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، بکوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.

جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۳۸)، *تاریخ یزد*، بکوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جکسن (۱۳۵۲)، *سفرنامه، ایران در گذشته و حال*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی.

جیهانی (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران: شرکت به نشر.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.

خواجه نظام‌الملک (۱۳۴۷)، *سیاست نامه*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

داراب (۱۹۲۲)، *روایات داراب هرمزدیار*، چاپ اونوالا، با مقدمه مدی، ۲ ج، بمبئی: بی‌نا.

- دالوند، حمیدرضا(۱۳۹۶)، "میراث شیز در سنت زردشتی روزگار اسلامی"، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، ش ۱۰۴، صص ۷۱-۸۸.
- دالوند، حمیدرضا(۱۳۹۷)، "کانونهای زردشتی فارس و سرانجام آنها در آغاز سده پنجم هجری"، پژوهشنامه تاریخ محلی ایران، ش ۱۲، صص ۲۵-۴۶.
- دالوند، حمیدرضا(۱۳۹۹)، تاریخ و سنت زردشتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زراتشت نامه(۱۳۳۸)، سروده کیکاوس بن کیخسرو رازی، با اضافات زرتشت بهرام پژدو، به تصحیح فردریک روزنبرگ، با تصحیح مجدد و فهارس و بکوشش محمد بیرسیاقی، تهران.
- زرکوب شیرازی، ابوالعباس(۱۳۵۰)، شیرازنامه، بکوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران انتشارات بنیاد فرهنگ.
- سایکس(۱۳۴۳)، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرگیلانی، تهران: علی اکبر علمی.
- سمرقندی، دولت‌شاه(۱۳۸۵)، تذکره الشعرا، تصحیح فاطمه علاقه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهرستانی(۱۳۳۵)، الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدرترکه اصفهانی، بتصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: چاپخانه تابان.
- شهمردان، رشید(۱۳۳۶)، پرستشگاه زرتشتیان، تهران.
- شهمردان، رشید(۱۳۶۰)، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، تهران: چاپخانه راستی.
- شیرازی، جنید(۱۳۲۸)، شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، بتصحیح علامه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- الطبری(۱۸۸۹)، تاریخ الرسل و الملوک، چاپ دخویه، لیدن: بریل.
- غنیمتی(۱۳۸۲)، "کوه خواجه مهمترین پرستشگاه زردشتیان سیستان"، مصاحبه محمود موسوی، نصرالله صالحی، سیروس نصراله‌زاده و مجتبی تبریزنیا با سرور غنیمتی، کتاب‌ماه تاریخ و جغرافیا، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲، ش ۶۶ و ۶۷.

فرای (۱۳۴۸)، بخارا (دستاورد قرون وسطی)، ترجمه محمد محمودی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

قریب (۱۳۸۶)، مطالعات سغدی، بکوشش محمد شگری فومشی، تهران: طهوری.  
القزوینی، زکریا محمد بن محمود (۱۹۶۰)، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر للطباعه و النشر.

قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح سید جلال الدین طهرانی، تهران: توس.

کاتب (۱۳۵۷)، تاریخ جدید یزد، بکوشش ایرج افشار، تهران امیر کبیر.  
کریستینسن (۱۳۸۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، ویرایش رضایی باغ بیدی، تهران: امیرکبیر.

کریمان، حسین (۱۳۵۴)، ری باستان، ۲ ج، تهران: دانشگاه ملی ایران.  
گابریل، آلفونس (۱۳۸۱)، مارکوپولو در ایران، ترجمه پرویز رجبی، تهران: اساطیر.  
محمود عثمان (۱۹۴۳)، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، بتصحیح فریتز مایر، استامبول: مطبعه معارف.

مستوفی بافقی (۱۳۹۰)، مختصر مفید، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.  
مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶)، نزهه القلوب، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.  
مسعودی (۱۳۴۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۲ ج، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مسعودی (۱۳۴۹)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مصطفوی، محمدتقی (۱۳۳۳)، بنای تاریخی بقعه بی بی شهربانو در ری، تهران: اداره باستان شناسی.

مقدسی (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ۲ ج، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.

نرشخی (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

نسخه خطی موسوم به خوابنامه، کتابخانه یگانگی تهران.

هفت کشور یا صورالاقالیم (۱۳۵۳)، بتصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

یاقوت حموی (۱۸۶۶)، کتاب معجم البلدان، چاپ وستنفیلد، لایپزیک: پروکھوس.

یعقوبی (۱۳۴۷)، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Geldner K. (1896), Avesta, Stuttgart.

Marco Polo (1892), the travels of Marco Polo. New York.

Schwarz, Paul (1969), Iran im mittelalternach den arabischen geographen, Hildesheim: Olms.

Unvala, J. M. (1940), Collection of Colophons of Manuscripts bearing on Zoroastrianism in some library of Europe, Bombay.